



جنگ انقلابی را گسترش دهیم!

## بررسی گذشته (۱)

چریکهای فدائی خلق ایران  
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

به خاطره :

چریک فدائی خلق رفیق بهزاد ( مهدی ) مسیحا که همیشه در درک  
چگونگی گسترش جنگ انقلابی کوشا بود

تقدیم میشود.

(( ما نقدی را مد نظر داریم که با نتیجه حاصل از خود فعالانه در باز سازی هر چه پر مضمون تر واقعیت حال شرکت می‌جوید و روحی جدید در کلید واقعیت می‌دمد. ))

سخنی با رفقا " درباره برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران

"

رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری

### (( پیشگفتار ))

سلاح انتقاد در دست کمونیستها همواره بمنظور کشف حقیقت بکار می‌رود. کشف حقیقت نیز بدون اتکاء به تئوری شناخت مارکسیستی، بدون اتخاذ موضع انقلابی، امری محال و غیر ممکن است. بنابراین پروسه نقد، پروسه کشف حقیقت، پروسه دست یافتن به شناخت هر چه دقیقتر، جامع‌تر و منطبق برواقعیت عینی، فهم و درک شرایط، خصلت و جهت پراتیک است. چرا می‌خواهیم به حقیقت دست یابیم؟ آیا حقیقت را برای حقیقت، تئوری را برای خود تئوری می‌خواهیم؟ مسلماً نه. مسئله برای کمونیستها همواره باین صورت مطرح است که آگاهی را برای درک ضرورت و تئوری را برای انجام پراتیک و تغییر واقعیت عینی طلب می‌کنند. تغییری که واقیت موجود را بواقعیت مطلوب سوق می‌دهد. بهمین دلیل نقد مارکسیستی همواره هدفدار و آگاهانه است. مضمون اصلی و ماهیت آن را ارتقاء پراتیک از طریق کشف محتوایی رابطه‌های نظری - عملی تشکیل می‌دهد. هدفش آن است که محتوای عمل را پربارتر سازد، جهت آنرا تصحیح و تکمیل نماید، و اشکال متناسب برای رشد و گسترش آن بیابد.

براستی چه چیزی تداوم پراتیک انقلابی را تضمین می‌نماید، آنرا عمق می‌بخشد و موجبات گسترش آنرا فراهم می‌سازد؟ چه چیزی واقعاً میتواند بقاء

رشد یابنده سازمان انقلابی را تضمین نماید. آنرا از خطرات بیشماری که دائماً و هر روزه با آن مواجه است مصون نگهدارد. وحدت بین عناصر آن را مستحکم تر و عمیق تر بگرداند؟ براستی چه چیزی؟ این همانا مبارزه ایدئولوژیک مستمر، سازمان یافته و هدفمند است که می تواند چنین نقشی را بازی کند. این همانا مبارزه ایدئولوژیک است که می تواند در پرتو تئوری-انقلابی و تشریح آن موجبات گسترش پراتیک انقلابی را از زوایه نظری فراهم سازد و مانع سقوط به دره های هولناک اپورتونیسیم، رفرمیسم و سازشکاری گردد. این همانا مبارزه ایدئولوژیک است که می تواند نظرات ما را صیقل دهد، سایه روشن های بینابین موجود را از بین ببرد و موضوعات تیره و مبهم را قابل فهم نماید. خلاصه آنکه بطور جدی جلوی هرگونه اغتشاش و سردرگمی نظرات را بگیرد و مانع مخدوش شدن مرزبندی بین ایده های ما و تلقی های گوناگون اپورتونیستی گردد. این صیقل نظری زمینه تداوم و غنای پراتیک، یا دقیقتر صیقل عملی را فراهم می آورد. در پرتو هدایت کنندگی یک مشی انقلابی، روشن بودن وظایف تاکتیکی و مشخص بودن سازمان معین برای مبارزه آنچه که می ماند اجرای عملی آن است. این کادرها هستند که با راهنمایی تئوری و بواسطه سازماندهی تداوم عمل انقلابی را تضمین می کنند. کادرهایی که به تئوری انقلابی مسلحند، آنرا عمیقاً درک می کنند و همواره قادرند در سخت ترین شرایط و در پیچیده ترین اوضاع و احوال مبارزه محکم و استوار باقی بمانند و بطور مستقل مشی را در عمل بکار گیرند. این همانا کادرها هستند که باید همواره چون کوه استوار بمانند، صفوف رزمنده انقلابی را بصورت فشرده و محکم نگاهدارند. بی ثباتی و ناستواری را خنثی سازند و بر علیه تزلزلاتی که دائماً با آن مواجه هستیم دست بیک مبارزه پیگیر و بی امان بزنند. و خلاصه اینکه این کادرها هستند که هسته اصلی نیروی مادی کننده تئوری و برنامه و یکی از شروط تحقیق بسیج وسیع توده ها میباشند و انقلاب را بجلو سوق میدهند.

\*\*\*\*\*

(( هرچه هست وابسته است بهره بود، و هرچه خواهد بود وابسته است  
به هر چه هست)) (ر- دبره)

مسئله نقد گذشته در شرایط کنونی حرکت سازمان ما اهمیت زیادی یافته است. این اهمیت هم از نظر جمع‌بندی تجربیات و بررسی آن که باید بتواند در خدمت گسترش جنگ انقلابی و پربارتر شدن آن قرار گیرد، و هم از نظر اینکه مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک درونی و ماهیت اختلافات ما را در رابطه با دیگر طرفداران مشی مسلحانه نشان می‌دهد، قابل توضیح است.

بیشک می‌تواند در میان مایک رشته اختلافات "جزئی" بروز نماید که یا متوجه آن نگردیم و یا ممکن است تمایلات عملی ما اجازه برخورد جدی با این "خرده" اختلافات را ندهد و در نتیجه این اختلافات "جزئی" رشد نموده و زمانی بخود آئیم و مشاهده کنیم که در اصول با هم اختلاف داریم. این حالت همان چیزی است که در برخورد با "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" پیش آمد. در اینجا است که تأثیرات مرگبار این نوع سبک کارها خود را هر بار بشکل موحشی نشان می‌دهد.

پس لازم است که از کنار هیچ مسئله ای و هیچ اختلاف "جزئی" بسادگی نگذریم. باید حتماً ماهیت این خرده اختلافات را روشن سازیم و بطرز درستی در جهت حل واقعی آنها گام برداریم. باید در مبارزه ایدئولوژیک سخت گیر باشیم و این را بدانیم که بحث‌ها و جدلها راجع به این مسائل "جزئی" اهمیت فوق العاده مهمی در فعالیت انقلابی ما خواهد داشت. زیرا: " از خرد است که کلان برمی‌خیزد". پس آیا نقد گذشته در اثر تصادف و بطور ناگهانی در دستور کار ما قرار گرفته است؟ یا بنا به خواست یک یا چند رفیق یا در نتیجه شهادت چند رفیق ( رفقای کبیری چون عبدالرحیم صبوری و محمد حرمتی پور و دیگر هم‌زمان ) بواسطه ضربات دشمن وقت توانائی سازمان طرح گردیده است؟ گرچه در بهترین حالت عوامل فوق می‌توانند بنحو اجتناب ناپذیری در پروسه تکاملی یک سازمان نقشی را بازی کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود نقش تعیین کننده ای ایفا نمایند. هرچیز تصادفی و ناگهانی خود محصول پروسه رشد

تدریجی و تکامل نیروهای متضادی است که دور از چشمان ما در حال شکل-گیری و تغییر و تکامل است و از آنجائیکه این تغییرات بچشم نمی‌آیند، و یا حتی اگر آن را نیز مشاهده کنیم بعنوان اینکه چیزی گذرا و موقتی است از کنارش می‌گذریم، در نتیجه، آن پروسه تغییرات لازم را خواهد نمود و ناگهان ما را غافلگیر خواهد کرد و در این حالت ما تصور می‌کنیم که گرفتار یک حادثه شده ایم. به همانگونه که شخصیت‌ها نمی‌توانند نقش تعیین کننده در تکامل و رشد تاریخی جوامع بشری داشته باشند، و یا آنرا بطور کلی به انحراف و یاقب گرد وادارند، چنین امری در مورد یک سازمان انقلابی نیز مصداق دارد. دایره تأثیرات شخصیت تا آنجائی خواهد بود که باعتبار قوانین حاکم بر پروسه تکامل تاریخی و یا سازمان انقلابی مشروط و معین می‌گردد.

نقد گذشته مابه چه منظوری باید صورت گیرد و از چه زاویه‌ای می-خواهیم به گذشته برخورد کنیم؟

اگر نخواهیم بموضع پاسیفیستی و روشنفکر مآبانه در غایتیم، باید مشخص سازیم که ضرورت مسئله در کجاست؟ بطور خلاصه باید گفت، این نقد باید در خدمت گسترش جنگ انقلابی صورت گیرد.

چرا تا کنون نقدی از گذشته خود ارائه نداده ایم؟ حقیقت این است که ما بعد از انشعاب (سال ۶۰) در نشستی که اکثر رفقای عضو سازمان در آن شرکت داشتند با گذشته برخورد نمودیم، ضعفها و انحرافات اساسی را که در مدت دو سال بدان دچار شده بودیم، مورد بحث و بررسی قرار دادیم. در همان خطوط اساسی نقد نوشته شد، و قرار بر این گردید که آنرا با شرح و بسط کامل برشته تحریر در آورده، بتوده هوادار و جنبش ارائه نمائیم. اما متأسفانه بواسطه ضربات وارده بر سازمان و شهادت تنی چند از رفقا، این-امر عملی نگردید. در ضمن مابعد از انشعاب با تعیین چهارچوب وظایف تاکتیکی و با مشخص نمودن سازمان معین مبارزه در شهر و روستا، دست به گسترش جنگ انقلابی در جنگلهای شمال زدیم، که تاکنون بررسی کاملی

از کارمان بعمل نیاورده‌ایم و دستاوردهای یکسال و نیمه را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار نداد‌ایم و درسهای لازم را از آن بیرون نکشیده‌ایم.

اکنون نقدی که پیش روی رفقا، نیروهای انقلابی و توده‌های آگاه قرار می‌گیرد، می‌خواهد به این کار مهم و درعین حال ضروری بپردازد، تا گذشته چراغ راه آینده گردد.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

# بخش اول

## مقدمه :

تاریخ شکل‌گیری و رشد تشکیلات ما بسه دوره تقسیم می‌شوند. بطوری که خصوصیت اساسی هر دوره با دوره قبلی اش متفاوت بوده و از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز می‌گردند.

دوره نخست: بعدزمانی این دوره با شکل‌گیری هسته اولیه چریکهای\* فدائی خلق ایران در زندان تا اعلام "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" خرداد ۵۷ مشخص می‌گردد. در جریان مبارزه ایدئولوژیک درون زندان بنا به عوامل متعددی نقطه نظرات شهید جزئی بعنوان نظراتی که باصطلاح توضیح دهنده و بسط ایده‌های رفیق مسعود احمدزاده تلقی می‌گردید، در زندان تسلط یافت. بخش عمده نیروهای طرفدارمشی مسلحانه از آن پیروی نموده و آموزش می‌دید. بمنظور خنثی نمودن و بی‌اعتبارکردن آن ایده‌ها در اذهان نیروهای طرفدارمشی مسلحانه بطور اعم و چریکهای فدائی خلق بطور اخص و برای دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک در برابر همه و هرگونه تعبیر و تفسیرهای غلط، هسته اولیه جریان- چریکهای فدائی خلق ایران پا گرفت. بتدریج و در جریان مبارزه ایدئولوژیک رشد کرد و تا حدودی توانست در روشن نمودن انحرافات نظرات شهید جزئی از تئوری مبارزه مسلحانه هم، ا.هم، ت. و توضیح و تشریح نظرات رفیق کبیر مسعود احمدزاده، یعنی نقطه نظرات واقعی چریکهای فدائی خلق، نقش بسزائی بازی کند و به موقعیت‌هایی نائل آید. خصوصیت اساسی این دوره با مبارزه ایدئولوژیک معین می‌گردد که هدف آن دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه هم، ا، هم ت و اشاعه ایده‌های آن بمنظور مادی کردن آنها و تداوم مبارزه در پرتو این تئوری بود.

---

\*- منظور سازمانی است با نام " چریکهای فدائی خلق ایران " که بعد از قیام تشکیل شد.



پاره ای از خصوصیات این مبارزه ایدئولوژیک عبارتند از : محدودیت، حالت دفاعی، عدم ارتباط مستقیم با پراتیک و عدم سازمان یافتگی.

\* \* \* \* \*

دوره اول : " شکل‌گیری هسته اولیه چریکهای فدائی خلق ایران(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) ". برای آنکه بتوانیم چگونگی شکل‌گیری هسته اولیه چریکهای فدائی خلق را بطرز نسبتاً روشن بیان نمائیم و عواملی را که باعث گردیدند چنین جریانی بوجود آید بشناسیم، باید کمی به عقب برگردیم."

کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد موجب از هم پاشیدن تمام سازمانهای سیاسی ملی و ضد امپریالیستی گردید ..... بدین ترتیب مبارزه متشکل اساساً متوقف شد و هرچه صورت می‌گرفت بوسیله بقایای سازمانهای از هم پاشیده گذشته و در چهارچوب همان شیوه‌های گذشته صورت می‌گرفت و بالنتیجه قبل از هرچیز بسرکوب بیشتر مبارزین منجر شد.

با این همه رشد تضادها و بحرانهای پی در پی در اواخر دهه چهارم و اوائل دهه پنجم موجب تشکل سریع و خود بخودی نیروهای ملی شد که عمدتاً بدورجبهه ملی و سازمانهای وابسته به آن گرد آمدند. اما این مبارزات هم که بطور کلی در چهارچوب شعارهای از کار افتاده‌ای چون استقرار حکومت قانونی و انتخابات آزاد و شیوه‌های فلج کننده مبارزه محدود بودند، دربرابردشمن که فقط زبان زور را می‌فهمید و منکی برسرنیزه بود نتوانستند کاری از پیش ببرند..... بدین ترتیب این تشکیلات نیم بند از میان رفتند.

هیولای سنگین سرنیزه دوباره همه جارا زیرسلطه خود گرفت. اما شرایط جدید یک فوق اساسی با شرایط بعد از کودتا داشت: دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای گذشته، بشیوه‌های کهنه مبارزه و اشکال سازمانی اعتماد کند. حزب توده که درحیات خود حتی لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد، حالا سازمانهایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرکوب شده و رهبری خیانت کارش فراری بودند. این حزب حتی نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقهٔ تئوریک و تجربی

فراهم کند و بدنبال ورشکستگی و بی اعتباری آن در نزد بسیاری از نیروهای انقلابی، هیچگونه تمایلی برای همکاری با آن وجود نداشت. اگر در همین ایام مرز بین مارکسیسم - لنینیسم از یکسو و اپورتونیسم و روزیونیسم از سوی دیگر در یک مقیاس جهانی شکل نمی‌گرفت، شاید در آغاز و برای مدتی مارکسیسم - لنینیسم نیز در نزد نیروهای انقلابی بی‌اعتبار می‌شد. این صف بندی بنحومؤثری در جامعه مامنعکس گردید بطوریکه در آن ایام مارکسیسم - لنینیسم که اینک با نام و اندیشه های رفیق مائو عجین شده بود با استقبال وسیع و چشم گیری از جانب روشنفکران انقلابی مواجه گردید.

(( جنبش نوین کمونیستی پا گرفت، تجمع ساده نیروها آغاز شد. هدف از این تجمع، نه جمع آوری نیرو و تعرض دوباره، بلکه تعمیق در شرایط و پیدا کردن راه نوین مبارزه بود.)) (( در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی، و به خصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی بوجود می‌آمدند)) راه انقلاب چین مورد توجه قرار گرفته و هر روز که می‌گذرد گرایش نظری به مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی قوت بیشتری می‌گیرد. جنبش نوین کمونیستی که بواسطه دارا بودن اصالت که با جهت گیری و موضع انقلابی مشخص می‌شود و وسعت و عمق (کیفیتی) که دارد و از این جهات در جامعه مایی سابقه بوده با گسستن زنجیرهای انقیاد سیاسی - ایدئولوژیک روزیونیسم خروشچفی و طرد حزب خائن توده، و با اتکای هر چه بیشتر به نیروی خلق و در رأس آن پرولتاریا به این نتیجه ناگزیر می‌رسد که: " نقد سلاح باید جای سلاح نقد را بگیرد."

برداشتی که از شرایط اقتصاد - اجتماعی جامعه ما، مرحله انقلاب و راه انقلاب پرولتری در میان بسیاری از گروهها و محافل کمونیستی بتدریج رایج گردید، در خطوط کلی آن همانا راه انقلاب چین بود. یعنی جامعه ما جامعه‌ای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ارزیابی می‌گردید، مرحله انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ توده‌ای طولانی استراتژی عمومی و راه کلی انقلاب ایران در نظر گرفته می‌شد. بنظر می‌رسد که این برداشت در آن شرایط بنحوی جدی با تحولاتی که در دهه پنجم در میهنمان اتفاق افتاده بود، یعنی نابودی فئودالیسم ورشدرمایهداری در تضاد قرار می‌گرفت. بهمین

دلیل بسیاری از گروه‌ها و محافل کمونیستی تحولات ادعائی رژیم را یک دروغ می‌پنداشتند. آنها تصویری کردند چنانچه این تغییرات را بپذیرند، استنتاجات تئوریکی آنها غلط خواهد بود.

بسیاری استدلال می‌کردند ( از قول مائو ) که : " فنودالیسم را نمی‌توان از میان برد مگر اینکه سلطه امپریالیسم را قطع کرد." آنها تصویری کردند که چنانچه فنودالیسم از میان رفته باشد طبعاً شرایط عینی انقلاب نیز از بین خواهد رفت و غیره ... آنها قادر نبودند بدرستی با واقعیات عینی جامعه که اکنون تغییرات وسیعی در آن صورت پذیرفته بود، برخورد درست و علمی داشته باشند. بهمین دلیل تغییر را نمی‌توانستند درک کنند.

گرچه در آزمون رهبران خائن حزب توده با امپریالیسم هم صدا شده و برای توجیه تمایلات عملیشان، و برای آنکه بتوانند رفرمیسم و خط سازشکارانه شان را از انظار دورنگهدارند، لفافه نظری برای مقاصدشان ساختند. آنها معتقد بودند که فنودالیسم از میان رفته است، " سرمایه داری" بر جامعه حاکم شده و پرولتاریا " رشد " خود را آغاز نموده است. بزعم این " رهبران " وظایفی که در برابر نیروهای انقلابی قرار می‌گرفت این بود که همراه با رشد صنایع و رشد پرولتاریا به تجمع نیرو بپردازند و از رژیم ادامه این اصلاحات بویژه اصلاحات سیاسی را طلب کنند. حلقه اصلی مبارزه را نه سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، بلکه تبدیل نمودن " دیکتاتوری شاه " به " دمکراسی شاه " تشکیل می‌داد.

و اما رفقای بنیانگذار سازمان ما، با اتکا به تئوری مارکسیسم - لنینیسم و با استفاده از تجارب متعدد جنبش‌های رهائیبخش، با دقت به بررسی این تحولات پرداختند. در اینکه فنودالیسم اساساً و درمقیاس وسیعی از میان رفته بود و اینکه سرمایه امپریالیستی بطرز وسیعی بسط یافته بود، جای هیچگونه تردید و بحثی نمی‌توانست وجود داشته باشد. اما تمام مطلب قبل از هر چیز دیگری در این بود که روشن سازیم ماهیت تغییرات چه هستند. آیا ما با یک تغییر و تحولات تاریخی یعنی، گذار از فنودالیسم به سرمایه داری مواجه هستیم ؟ و اگر بپذیریم که چنین باشد، در آنصورت باید قبول کنیم که اصلاحات ارضی مترقی بوده یعنی موقعیت اقتصادی - اجتماعی اقشار و طبقات خلقی را ارتقا داده، در مناسبات طبقاتی بعد از اصلاحات

تغییرات اساسی و بنیادین اتفاق افتاده، تضاد اصلی دگرگون شده و بالاچار مرحله انقلاب و استراتژی انقلابی دستخوش تغییر گردیده است. آیا طرح مسئله به این شکل درست است؟ رفیق مسعود احمدزاده در اثر دایوانه خود بنام " مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک " می‌گوید : (( در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه ( ما ) بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیسم توجه شود، تبدیل به یک چیزپوچ و مهمل می‌گردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و بمثابة زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد.))

اگر مسئله اصلاحات ارضی را از یک دید وسیع و تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم، بوضوح می‌توانیم دریابیم که هدف امپریالیسم از اصلاحات ارضی این بود که موانعی را که باعث می‌شد تا سلطه امپریالیسم نتواند بسط و گسترش یابد، از میان بردارد. زیرا هدف امپریالیسم از تحت سلطه قرار دادن جامعه‌ای همچون جامعه ما، در این بود که بتواند هرچه بیشتر موجباتی فراهم سازد که امکان سرمایه‌گذاری وسیع به او بدهد. نیروی کار ارزان را استثمار نماید، منابع ملی را غارت نموده، بازار داخلی را قبضه نماید، و جامعه ما را بجزء ارگانیک از نظام سرمایه‌داری جهانی میدل سازد. و اگر امپریالیسم مجبور گردید که در آغاز بطور موقتی با سلطه فئودالیسم سازش نماید و با آن درآمیزد و جامعه ما را به جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال تبدیل گرداند، این امر را ناپستی بهیچ وجه به این معنی تلقی کنیم که این سازش ابدی خواهد بود. بنابراین زمانیکه منافع امپریالیسم با اقتصاد فئودالی در تضاد قرار گرفت (سازش موقت از بین رفت)، امپریالیسم، فئودالیسم را که بمرده‌ای تبدیل شده بود اساساً دفن کرد. رفقای ما با تکیه بر چنین دیدی بود که توانستند بنحورضایتبخش، به اصطلاح " انقلاب سفید " را زیر ذره بین ببرید و آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. آنها به این نتیجه رسیدند که : " شیوه تولید فئودالی عوض می‌شود بدون آنکه در حاکمیت سیاسی هیچگونه تغییراتی ایجاد شود. فئودالیسم از میان می‌رود در حالیکه بورژوازی ملی هم بیش از پیش سرکوب می‌شود. " . " در حقیقت بعلت بسط سرمایه وابسته به

روستاها، نزدیکی بیشتری میان پرولتاریا و دهقانان ایجاد شده است. در شهرهم، سلطهٔ جابرانه سرمایه وابسته بیش از پیش تضاد پرولتاریا و بورژوازی ملی و بویژه خرده‌بورژوازی را از بین بردن تدریجی بورژوازی ملی و منحصراً کردن هرگونه شیوه سرمایه داری تولید به سرمایه داری وابسته، وورشکسته کردن آنها از طریق انحصارات امپریالیستی خود، تحت الشعاع تضاد آنها با سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و سلطهٔ امپریالیستی قرار می‌دهد.

(( در حقیقت با استقرار سلطهٔ امپریالیستی تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد: تضاد خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطهٔ روز افزون امپریالیسم بوده است. هرگونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند. و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق، سرنگونی سلطهٔ امپریالیسم)).

با "انقلاب سفید" جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران بجامعهٔ نو مستعمره مبدل گردید. یعنی سلطهٔ امپریالیستی بسط و تکامل یافته و از لحاظ کیفی دستخوش دگرگونی گشت. در تحت چنین شرایطی، تضاد جامعهٔ ما نه تنها همچنان تضاد خلق و امپریالیسم باقی مانده بلکه شدت و حدت بیشتری پیدا کرده است. مرحلهٔ انقلاب تغییر نکرده و تنها ویژگی آن نسبت به قبل عوض شده. پرولتاریا همچنان به مثابه طبقهٔ پیشاهنگ در مبارزات ضد امپریالیستی خلق مطرح می‌باشد، و وظیفه پرولتاریا و پیشاهنگانش در این است که کلیه اقشار و طبقات خلقی را بگرد خود متحد سازند و با نابودی ارتش ضد خلقی و قطع سلطهٔ امپریالیسم، دموکراسی نوین را بعنوان اولین گام برای ورود به سوسیالیسم در جامعهٔ ما مستقر نمایند. هرگاه قرار باشد روند تحولات ادعائی رژیم بر یک چنین دیدگاهی مبتنی نباشد، خواه نا خواه قادر نخواهیم شد موضع اصولی در قبال مسائل انقلاب ایران و حل آن اتخاذ کنیم. تبیین "اصلاحات ارضی" برای مبنی که جامعه ما از فئودالیسم به سرمایه داری گذار نموده و حتی سلطهٔ امپریالیستی نیز بهر حال بعنوان عاملی که هر چند تأثیر داشته، و نه چون عاملی درونی و تعیین کننده، در این دگرگونی در نظر گرفته شده باشد، اثرات مرگباری

بر مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان و در رأس آن پرولتاریا و حل مسئله سلطه امپریالیستی و نابودی ارتش آن بمثابه عامل اساسی در ابقا این سلطه، از خود بر جای خواهد نهاد.

اینکه بخش عمده نیروهای جنبش کمونیستی، عملاً نمی‌توانند به خط مشی درستی دست یابند و همواره مواضع رفرمیستی، اپورتونیستی و سازشکارانه در قبال مبارزات ضدامپریالیستی خلق اتخاذ می‌نمایند، اگر واقعاً در این موضع نباشند که تمایلات عملی خویش (بی عملی) را تئوریزه نمایند، دقیقاً دال بر این است که نتوانسته‌اند، ماهیت تحت سلطه بودن جامعه ما، محتوای کنونی آن، خصلت مبارزه ضد امپریالیستی خلق، اهداف و وظایف آن را درک کنند.

رفقای ما بر اساس دیدی وسیع و عمیق از جهان بینی علمی و انطباق خلاق آن در شرایط خاص ایران، از یک سو قادر شدند به حل مهمترین، اساسی‌ترین و در عین حال بغرنج‌ترین مسائل برنامه انقلابی نائل شوند و از سوی دیگر این امر نیز میسر شد تا به زمینه‌های اولیه و اساسی برای فهم و درک استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران دست یابند. اکنون این وظیفه در برابر آنها قرار می‌گرفت که معین سازند راه انقلاب کدام است؟ اینکه باید توده‌ها را متشکل ساخت، آگاهی را به میان آنها برد، توده‌ها و بویژه پرولتاریا را تربیت سیاسی کرد و برای سرنگونی رژیم دست بمبارزه مسلحانه زد جای هیچگونه تردیدی وجود نداشت. اما همواره برای انقلابیون پرولتاری، برای آنها که می‌خواهند بنحوی جدی این مسائل را حل نمایند چیزی که مطرح می‌باشد این است که دقیقاً مشخص سازند که چگونه این اعمال انجام می‌گیرند؟ چگونه و از چه طریق می‌توان توده‌ها را متشکل ساخت، رژیم را سرنگون کرد و نظم نوین را پی افکند؟ در اینجا است که مرز بین انقلابیون واقعی، آنهاست که واقعاً حل مسئله اساسی انقلاب، یعنی حل مسئله قدرت دولتی را در دستور کار خود قرار می‌دهند، با آنهاست که در حرف لزوم این امر را می‌پذیرند، از یکدیگر متمایز می‌گردد. در آغاز ذهن رفقای ما مانند بسیاری از مبارزین کمونیست در آن شرایط، عمدتاً در چهارچوب یک رشته فرمولهای تئوریک مبتنی بر تجربیات انقلابی پیشین، مثل روسیه که عام تلقی می‌شدند، محدود بود، که عملاً در شرایط

میهن‌مان قابل انطباق نبودند. رفیق احمدزاده در این رابطه می‌گوید: ((همانطوری که اتکاء ما به فرمولهای تئوریک موجب شد که ارزیابی نسبتاً درست ما از تحولات ادعائی، بنحوی غیرمنطقی، درجهت درک خاصی از حزب و ایجاد چنین حزبی، بکار رود. ))

اعتقاد رایج عمومی که اساساً بر پایه یک رشته احکام عام مارکسیستی، که درحقیقت خود این احکام از تجربیات انقلابی قبلی استنتاج شده بودند این بود که کمونیستها بمنابه عناصرانقلابی طبقه کارگر باید مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را درجهت تحقق اهداف مرحله‌ای وتاریخی‌اش سازمان داده و هدایت ورهبری نمایند. اگر بپذیریم که اولین گام تاریخی چنین پروسه‌ای این باشد که پرولتاریا را دریک حزب سیاسی متشکل نمایم، و قدرت سیاسی را تصاحب کنیم، آنوقت این وظیفه طبعاً در مقابل کلیه محافل و گروههای کمونیستی قرار می‌گیرد که درجهت ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر که در آن شرایط پرولتاریا فاقد آن بود حرکت نماید. بعبارت دیگر کمونیست‌ها می‌بایستی با شرکت در زندگی و مبارزات طبقه کارگر و یا کار در میان آنها، یعنی تبلیغ و ترویج و سازماندهی بمنابه فعالیت کانونی وهمیشگی و هرروزه کمونیستها، به ارتباط با توده‌های پرولتاریا پرداخته ازیک طرف زمینه‌های مادی حزب آینده را در میان توده‌ها فراهم سازند و ازطرف دیگر به تربیت کادرهای حزب آینده بپردازند. پس اگر وظیفه کلیه محافل و گروههای کمونیستی را مطابق با آنچه که در فوق آمد در نظر بگیریم دیگر، تعلل جایز نبود. می‌بایستی موجبات امر تبلیغ و ترویج را بطور جدی وهمه جانبه فراهم کرد و زمینه‌های اولیه افشاگریهای همه جانبه را برای طبقه کارگر بوجودآورد. بایجادتشکیلات‌های کارگری در میان آنها پرداخت وبتدریج ودرجریان این عمل زمینه‌های هرچه بهتری برای فعالیت وکار کمونیستی و ارتباط فعال گروههای کمونیستی با طبقه کارگر و میان خودشان و در میان توده‌های غیرپرولتاریا فراهم کرد تا راه برای ایجاد حزب کمونیست بطور صحیح و درستی هموار شود.

زمانی که رفقای ما دست اندرکار پیاده نمودن این برنامه بودند، بتدریج دریافتند که شرایط مبارزاتی در ایران با شرایط انقلابی پیشین مثل روسیه اساساً متفاوت است. زیرا درجامعه ما جنبش مستقل طبقه کارگر

کمتر نمودی دارد. این امر بدلیل شرایط عینی و ذهنی‌ای است که پرولتاریا در آن قرار گرفته است. از یکطرف از لحاظ عینی تضاد فرعی کار و سرمایه، تحت الشعاع تضاد اصلی خلق و امپریالیسم قرار می‌گیرد و از طرف دیگر از لحاظ ذهنی (سیاسی) ترور و خفقان مداوم امکان هرگونه تشکل طبقاتی طبقه کارگر و بطریق اولی توده‌های وسیع شهری باشکال اقتصادی - سیاسی نمی‌دهد. گرچه در بهترین حالت، می‌توانیم از شکل‌گیری تشکل‌های موقتی و گذرادر میان توده‌های پرولترو زحمتکشان غیر پرولتری برای انجام حرکات معینی صحبت کنیم که خیلی زود یا از بین می‌روند و یا امکان بسط و توسعه نداشته و نمی‌توان آنرا تحکیم و تقویت نمود.

تحت چنین شرایطی عملاً امکان تبلیغ و ترویج و کارتشکیلاتی را در میان طبقه کارگر بطور مستمر، سیستماتیک و روزمره میسر نبوده و نمی‌توان به توسعه مبارزات سیاسی توده‌های پرولتر و غیر پرولتر که همواره کم وسعت، کم دامنه و پراکنده و بطور جداگانه انجام می‌گیرد، اقدام نمود، سازمانهای کارگری را شکل داده، تقویت کرده و استحکام بخشید و برزمینه چنین مبارزاتی حزب سیاسی طبقه کارگر را بوجود آورد. علاوه بر این گروه‌ها و محافل هم که می‌خواهند بنحوی جدی این مسئله را حل کنند، فوق العاده در برابر رژیم آسیب پذیر می‌گردند. به این ترتیب در برخورد به واقعیات عینی مبارزات خلق و بویژه پرولتاریا و با اتکاء بیک رشته از عناصر درونی تجربیات انقلاب خلقهای چین و کوبا، راه نوینی انتخاب گردید. نتایج کارتنوریک رفقای ما در این زمینه بویژه در اثر درخشان رفیق کبیر مسعود احمدزاده، بطور جامعی تئوریزه و فرمولبندی شد.

دوم مسئله اساسی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. یکی اصل عام "بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست" و دیگری اصل عام "قیام کارتوده‌هاست". در مورد اولی به این نتیجه رسیدیم که این اصل "بهیچوجه به این معنا نیست که انقلاب بدون حزب نمی‌تواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمی‌توانند قدرت را بدست گیرند، چه در اینجا (پیروزی انقلاب) را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفت. زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص می‌شود."



در آن موقع این اعتقاد برجسته کمونیستی حاکمیت داشت که پیشاهنگ پرولتری لزوماً حزب مارکسیست - لنینیست است و تنها چنین حزبی حق دارد استراتژی و تاکتیک انقلاب را تدوین نماید. درحالیکه رفیق احمدزاده تلاش می‌کند تا نشان دهد که این تصور از یک دید محدود نسبت به پیشاهنگ پرولتری ناشی می‌گردد، دیدی که قادر نیست و نمی‌تواند محتوی حزب را، یعنی وظیفه پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در تاریخ، وظیفه سازمانی پرولتاریا از شکل آن متمایز ساخته و تفکیک نماید. در نتیجه خود را در چهارچوب یک رشته فرمولهای تئوریک که آنرا عام تلقی می‌کنند محدود می‌نماید. آنها در حقیقت نص مارکسیسم را بجای روح مارکسیسم می‌نشانند و بجای آنکه کوشش نمایند تا عمومیت مسئله را درک کنند، وپی به ماهیت آن ببرند، بشکل‌های ویژه و خاص آن توجه نموده و آنرا در هر شرایط و اوضاع و احوالی تعمیم می‌دهند.

این نکته را نیز اضافه کنیم که به اعتقاد ما حزب مارکسیست - لنینیست یعنی حزب کمونیست، یعنی حزب طبقه کارگر، عالیترین شکل سازمانی پیشاهنگ پرولتری محسوب شده که می‌تواند پیشوایان را با توده‌های وسیع طبقه کارگر و زحمتکشان غیر پرولتری، در یک سازمان حزبی پیوند داده، متشکل ساخته و دائماً آنرا بسط و توسعه دهد. حزبی که می‌تواند مبارزه همه جانبه پرولتری را در همه سطوح اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی آن بطرز درستی پیش برد.

در مورد مسئله دوم یعنی "قیام کار توده‌هاست" رفقای ما به این نتیجه رسیدند که در شرایط جامعه ما اگر کمونیستها واقعا بخواهند به پیشاهنگ واقعی توده‌ها مبدل گردند، اگر بخواهند توده‌ها را متشکل سازند، اگر بخواهند ارتش توده‌ای و حزب را بوجود آورند، اگر بخواهند دشمن را نابود سازند، باید خود قیام را آغاز کنند. یعنی دست به انقلاب بزنند و بتدریج و در جریان پروسه طولانی مبارزه مسلحانه توده‌ها را متشکل سازند، (هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ نظامی) و ارتش امپریالیستی را نابود کرده، سلطه امپریالیسم را قطع نموده و رژیم را سرنگون سازند.

حال به نظر می‌رسد که گفته‌های فوق، با این حکم لنین که می‌گوید: "قیام کار توده‌هاست" در تضاد قرار می‌گیرد. در اینکه قیام کار توده‌هاست

نمی‌تواند تردیدی وجود داشته باشد. اما هر آینه نتوانیم این حکم را با دیدی دیالکتیکی تعبیر نمائیم، مسلماً قادر نخواهیم شد بنحو درستی به ماهیت واقعی آن پی ببریم. نباید مثلاً فرمولی را که لنین در مورد چگونگی پیاده نمودن این اصل بیان می‌نماید عام تلقی کنیم. به نظر لنین پیشاهنگ نمی‌تواند و حق ندارد توده‌ها را دعوت به قیام نماید مگر آنکه توده‌ها دیگر نخواهند به شیوه سابق زندگی کنند و عملاً خواستار تغییر رژیم باشند و رژیم نیز دیگر نتواند بشیوه سابق حکومت نماید. و از سوی دیگر اکثریت طبقه پیشاهنگ و اکثریت توده‌ها رابه لزوم مبارزه مسلحانه متقاعد کرده و بطور بالفعل پشت سر خود داشته باشد. بنظر ما ("قیام کارتوده‌هاست" بدین معنی است که رشد روزافزون قیام مطلقاً وابسته به حمایت روز افزون توده‌هاست و قیام به نتیجه نخواهد رسید، مگر با حمایت فعال اکثریت توده‌ها. عصر لنین نمی‌توانست تصویری از "آغاز قیام" داشته باشد. چرا که تصویری از جنگ چریکی طولانی نداشت. در آن زمان قیام یک پروسه زمانی کوتاه را تشکیل می‌داد که با شرکت توده‌های انبوه، آغاز می‌شود، ولی اینک ما قیام را یک جنگ توده‌ای در نظر می‌گیریم که با حرکت موتور کوچک پیشاهنگ مسلح شروع به حرکت می‌کند).

(( مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک )) بدین ترتیب مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی و کار سیاسی - نظامی پایه و هسته اساسی سیاست و برنامه ما و مضمون اصلی کار تبلیغی و ترویجی و کار تشکیلاتی ما گردید.

این دست‌آوردهای تئوریک جنبش نوین کمونیستی، حقیقتاً مبارزات ضد امپریالیستی خلق را از بن‌بست بیرون آورد و برای کلیه کمونیستهای ایران چهارچوبه صحیحی برای فعالیتهای انقلابی پی‌افکند. اکنون برای جنبش کمونیستی راه کلی انقلاب و استراتژی کلی، شعارها و مبانی اساسی برنامه‌های انقلاب مشخص گردیده، بنابراین جرّ و بحث‌ها بایستی بطور اجتناب ناپذیری بر روی چگونگی تعیین شکل مشخص کار سیاسی - نظامی و نحوگسترش فعالیتهای مسلحانه، اسلوبهای صحیح سازماندهی و بطور کلی حل کلیه مسائلی که از طریق آن بتوان جنگ انقلابی را بسط و گسترش داد متمرکز گردد.

بر پایه این اعتقاد و بمنظور تحقق آن بود که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پایه ریزی شد. سازمانی که در آن زمان، پیگیرترین، صادقترین، آگاه-ترین و فداکارترین کمونیستهای میهنمان را در خود متشکل ساخت.

با شروع مبارزه مسلحانه در درون جنبش کمونیستی صفبندی جدیدی شکل می‌گیرد. این صفبندی‌ها جدا از مضامین تئوریک و سیاسی آن، بطورکلی عبارت بودند از: خط مشی مسلحانه و کار سیاسی - نظامی، خط مشی مبارزه سیاسی و کار سیاسی - تشکیلاتی یا مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر و کار بشیوه حزبی در درون طبقه کارگر.

بر زمینه این دو خط مشی و بر اثر مبارزه مابین آنها خط مشی‌های دوآلیستی نیز بتدریج شروع به شکل گیری نمودند که یکی از بارزترین نمونه‌های آن نقطه نظرات شهید جزنی بود. جنبش مسلحانه آغاز گردید، ولی با لطامات و ضایعات زیادی همراه بود. همواره راههای نوین و انقلابی، بخاطر نبودن تجربه عملی کافی با ضربات فراوانی همراه است. این ضربات طبعاً نمی‌توانستند بر روی تکامل بعدی سازمان و بطورکلی به رشد جنبش مسلحانه بی تأثیر نباشند. بهترین کادرها و تئوریسین‌های سازمان یا در برخورد های مسلحانه با رژیم به شهادت رسیدند و یا به اسارت دشمن در آمدند، و از این رفا آنهاست که از قابلیت‌های نظری و عملی برخوردار بودند، و اینکه ممکن بود در آینده منشأ خطراتی برای او محسوب گردند به جوخه های اعدام سپرده شدند.

بردوش سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، علاوه برآنکه توسعه و گسترش جنگ انقلابی بمثابة شکل اصلی راه انقلاب ایران قرار داشت، در عین حال توضیح و تشریح خط مشی نوین و مبارزه بر علیه تئوریها و نقطه نظرات اپورتونیستها نیز، قرار می‌گرفت، این امر، یعنی توضیح تئوریک مشی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می‌شد. از یک طرف این خط مشی از آنجائی که بسیاری از تزه‌ها و اصول آن تازه و نو بودند، با توجه به اینکه سطح تئوریک جنبش نوین کمونیستی پایین بود و برداشتهای سطحی از مارکسیسم، الگوسازی از تجربیات انقلابات قبلی، دگماتیسم و حتا تمایلات رویزیونیستی رواج داشت، این امر می‌توانست نبویه خود موجب گردد تا تعبیر و تفسیرهای غلطی از تئوری مبارزه مسلحانه و مبانی سیاسی -

ایدئولوژیک آن شود، و از طرف دیگر کتابی که بنحوی صحیح مبانی تئوریک این خط مشی نوین را فرمولبندی نموده و تشریح کرده بود، یعنی کتاب "م، م، ه، ا، ه، ت" خود نیز آنچنان فشرده بود که درک این خط مشی را برای بخش وسیعی از نیروهای طرفدار مبارزه مسلحانه بسیار دشوار می‌ساخت. همین امر در حقیقت، یکی از عوامل بسیار مهمی بود که موجب گردید تا تعبیر مختلف و برداشتهای انحرافی از تئوری مبارزه مسلحانه بشود.

رژیم مزدور شاه که در آغاز شکل‌گیری و رشد جنبش مسلحانه به وحشت افتاده بود، و با بسط و گسترش آن نابودی حتمی خویش را می‌دید، همه و هرگونه تلاشی را که می‌توانست به سرکوبی جنبش مسلحانه منجر گردد، بکار بست تا مانع اعتلای آن شود. همراه با ضرباتی که به سازمان وارد آورد، به دستگیری وسیع انقلابیون پرداخت، موج دستگیری بالا گرفت و صدها تن از انقلابیون میهنمان در آن سالها به اسارت دشمن در آمدند. بعد از سالهای ۴۹ بتدریج تعداد زندانیان سیاسی افزایش یافت و هر روز که می‌گذشت بعداً آنها افزوده می‌گردید، جو سیاسی حاکم بر زندان نیز بتدریج دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شد و طرفداران مشی مسلحانه تسلط بی چون و چرائی بر آن یافته و کلیه فعالیتهای سیاسی در داخل زندان تحت تسلط آنها قرار داشت، در باره مسئله زندان و نقشی که این پدیده اجتماعی در مبارزات انقلابی می‌تواند بازی کند همین بس که لنین بمتابیه آموزشگاه انقلابیون از آن یاد می‌کند.

در واقع با توجه به امکانات و وقت می‌تواند بعنوان محل آموزش نیروهای انقلابی تلقی گردد. با وجود آنکه پلیس سیاسی سعی می‌کرد تا مانع هرگونه فعالیت سیاسی در زندان بشود و آنرا سرکوب کند، تا مبارزین را از هرگونه امکاناتی که می‌توانست برای بالا بردن آگاهی سیاسی و تربیت سیاسی‌شان مؤثر باشد، باز دارد، با اینحال نیروهای انقلابی علیرغم دشواریهای کار، و علیرغم شرایط محدود فعالیت سیاسی جدی، هرگونه تلاشی را بکار می‌بردند تا هرچه بیشتر به ترتیب مبارزین بپردازند. در آنزمان سطح دانش تئوریک و سیاسی و تجربه عملی اکثریت قریب باتفاق زندانیان سیاسی، پائین بود و این امر در مورد طرفداران مشی

مسلحانه نیز تا حدود زیادی مشهود بود، زیرا اکثر فعالین و کادرها و رهبران سازمان در زد و خورد های مسلحانه بشهادت می‌رسیدند. نیروهائی که بنحوی خود را طرفدار مشی مسلحانه می‌دانستند، سعی می‌کردند که از احکام تئوریک و اصول آن در برابر اپورتونیستها دفاع کنند، آن را تشریح کرده و به دیگران آموزش دهند. برجسته ترین فردی که در این زمینه باصطلاح " صاحب نظر" شد و بزعم خودش مشی را توضیح می‌داد، شهید جزنی بود. درحقیقت آنچه که بنام تئوری مبارزه مسلحانه در زندان آموزش داده می‌شد و بتدریج تسلط یافت، نظرات شهید جزنی بود. این نظرات انحرافی و رفرمیستی نه تنها تأثیرات مخرب خود را در زندان برجای می‌نهاد، بسیاری از فعالین مشی را با ایده‌های غلط تربیت می نمود، بلکه حتا تأثیرات مخرب آن به بیرون و سازمانان نیز کشیده شد.

دorzندان این ایده رواج یافته بود که نظرات شهید جزنی توضیح و بسط احکام و تز هائی است که رفیق احمدزاده مطرح ساخته و او توانسته است، بسیاری از نواقص و کمبود های مشی مسلحانه را مرتفع سازد.

درچنین شرایطی که تحریفات و تفسیرهای مختلفی درباره تئوری مبارزه مسلحانه می‌شد، جریانی بتدریج شکل گرفت که خود را مدافع مشی مسلحانه دانسته و عملا پرچم دفاع از آن را برافراشت و برعلیه نقطه نظرات شهید جزنی دست بمبارزه ایدئولوژیک زد. اینها عده‌ای از اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق در زندان بودند. با وجودی که سطح تئوریک و تجربه مبارزاتی این رفقا بالا نبوده، با اینحال تا این حد درک می‌کردند که نظرات و ایده‌های بیژن انحراف از اصول تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک است. انحرافی که هم درمحتوای سیاسی ایدئولوژیک آن و هم درتوضیح ضرورت مبارزه مسلحانه وچگونگی گسترش آن تا توده‌ای شدن صورت گرفته بود. ویژگی‌ایکه مبارزه ایدئولوژیک ما، برعلیه نظرات شهید جزنی درآغاز داشت، این بود که سعی می‌کردیم تا تمایزات این نظرات را با نظرات رفیق احمدزاده بیان کنیم، این امرآنجائی اهمیت پیدا می‌کرد که اینطور تصورمی‌شد که نه تنها نظرات جزنی هیچگونه تضادی با تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک ندارد، بلکه حتا بسط و تکامل آن نیز محسوب می-

گردد. از نظر جزئی ماهیت تحولات ادعائی رژیم اینگونه ارزیابی می‌شد که سلطهٔ فئودالی جای خود را به سلطهٔ بورژوازی وابسته می‌دهد. درحقیقت این تحولات حدوداً بمثابه یک تحول تاریخی، یعنی گذار از فئودالیسم به سرمایه داری مورد توجه قرار می‌گرفت و سلطهٔ امپریالیستی در ماهیت امر به عامل درجه دوم که موجبات تسریع این پروسه را فراهم نموده بود در نظر گرفته می‌شد، نه چون عامل درونی و تعیین کننده. این پروسه از نظر سیاسی حاکمیت شاه و دیکتاتوری قهرآمیز آنرا از حاکمیت امپریالیستی متمایز و تفکیک می‌نمود و شاه را سگ زنجیری امپریالیسم در نظر نمی‌گرفت. بنابراین او معتقد بود که مبارزه بر علیه امپریالیسم از طریق مبارزه بر علیه دیکتاتوری فردی شاه بعنوان یک مرحلهٔ استراتژیک باید صورت بگیرد. به اعتقاد جزئی اصلاحات ارضی تضادهای درونی جامعهٔ ما را تخفیف داده و افات جنبش توده ای بعد از سالهای ۴۲ بواسطهٔ همین امر است و شرایط عینی انقلاب نیز از بین رفته است. از دید بیژن مبارزهٔ مسلحانه هیچگاه بمثابه هم استراتژی و هم تاکتیک تلقی نمی‌گردید و آنرا صرفاً بعنوان تاکتیک در نظر می‌گرفت. اتخاذ چنین شیوه‌ای از مبارزه با این واقعیت توضیح داده می‌شد که جنبش توده‌ای در حالت رکود و خمود بسر می‌برد و برای آنکه بتوانیم این جنبش را از این وضع در آوریم، از تاکتیکهای نظامی به عنوان "تاکتیک محوری" استفاده می‌کنیم، هدف از این فعالیتها بسط و گسترش جنبشهای خودبخودی کارگری و توده‌های زحمتکش غیر پرولتری است تا از این طریق بتوان زمینه‌های کار در میان توده‌ها و ایجاد سازمانهای اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر بویژه حزب کمونیست را فراهم نمود. بدین طریق مبارزهٔ مسلحانه باید این نقش را بازی کند که موجبات گسترش جنبشهای توده‌ای را بوجود آورد تا زمینه هرگونه فعالیت سیاسی فراهم گردد. درحالی که او درک نمی‌کرد آنچه که عامل اساسی فقدان جنبشهای خودبخودی وسیع توده‌ای است، سرکوب سیستماتیک و قهرآمیز حاکمیت امپریالیستی می‌باشد که ارتش امپریالیستی عمدترین عامل بقاء سلطهٔ امپریالیستی را تشکیل می‌دهد. بنا براین هرگونه کوششی که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده‌ها، آگاه نمودن و متشکل ساختن آنها باشد باید همواره یک پاسخ مشخص و عملی به این

مسئله بدهد که چگونه می‌توانیم ارتش ضد خلقی را نابود کنیم؟ از نظریه‌پردازان امرسیاسی از امرنظامی جدا بوده بطوریکه امرنظامی در خدمت امرسیاسی و در جهت کار سیاسی - تشکیلاتی مورد استفاده قرار می‌گرفت و تازه کار نظامی نیز در دید بیژن محدود بوده و تا حد یک رشته عملیات نمونه خلقی محدود می‌گردید.

زویایه نگرش‌جزئی‌بمبارزات طبقه کارگر علاوه برآنکه مبتنی بر تئوری مراحل - اول مبارزه اقتصادی، سپس مبارزه سیاسی و بالاخره مبارزه نظامی - است، مبارزات اقتصادی، - سیاسی و ایجاد هسته‌ها و محفل‌های سیاسی - صنفی را بعنوان جبهه دوم جنبش (یا انطور که در زندان معروف بود، پای دوم جنبش!!) می‌داند که تاکتیک مسلحانه باید در خدمت آن قرار گیرد. این تاکتیک مسلحانه است که جو را سیاسی می‌کند، حرکات و مبارزات اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر محفل‌ها و هسته‌های سیاسی - صنفی در پناه آن رشد و تکامل می‌یابند و در این رابطه سازمان سیاسی - نظامی عناصر فعال و حدودا آگاه آنرا جذب می‌کند. با نظری گذرا به این سیر تفکر بوضوح درک مکانیکی اوعیان می‌شود. در واقع ماهیت این تفکر می‌گوید: تاکتیک مسلحانه زمینه انجام وظایف سوسیالیستی و دمکراتیک را جدا از بستر جنگ مسلحانه و گسترش آن مهیا می‌سازد.

برای ما تفکیک نمودن نظرات جزئی از نظرات رفیق احمدزاده و نشان دادن تباین این تزاها و نظرات، با توجه به فقدان منابع، تسلط نظرات جزئی در زندان و اختناق و سرکوب داخل زندان بس دشوار بود. با اینحال در جریان این مبارزه ایدئولوژیک نیروهای طرفدار تئوری مبارزه مسلحانه بتدریج رشد کردند. اگرچه نیروی ما از لحاظ کمی ضعیف بود اما از لحاظ کیفی و انسجام درونی نسبت بجرایانات دیگر قوی تر بود.

خصوصیات اساسی نیروی ما در آن موقع عبارت بود از مجموعه ساده از افرادی که نقطه وحدت آنها این بود که تئوری م، م، ه، ه، ت را بعنوان تئوری انقلاب ایران پذیرفته بودند. درک این نیروها از مشی مسلحانه محدود بود و از لحاظ سازمانی متشکل نبود و بنابراین تا درک عمیق‌تر و همه جانبه‌تر از این تئوری و همچنین دست یافتن بیک فعالیت متشکل هنوز کار زیادی در پیش بود. واگرد نظر بگیریم که در زندان

محدودیت‌های زیادی مانند نبود منابع مطالعاتی و عدم تماس مستقیم با پراتیک انقلابی وجود داشت، آنگاه می‌توانیم سهولت دریابیم که این چقدر باکندی و دشواریهای فراوان و راندمان کم انجام می‌گرفت. زیرا حقیقتاً درک عمیق‌تر از تئوری و ایجاد مناسبات متشکل انقلابی بدون آنکه زمینه‌های مادی آن یعنی پراتیک فعال انقلابی وجود داشته باشد، بهیچ وجه کامل نیست. بهمین دلیل نیروی ما تا آن حدودی که شرایط زندان آنرا مشروط نموده بود، امکان نشوونما داشت و می‌توانست در همان حدود تأثیرات ایدئولوژیک - سیاسی برجانبش از خود برجای نهد. در آن شرایط برای آنکه بتوانیم فعالیت‌های ایدئولوژیکی‌مان را افزایش دهیم بنحوی که امکان توضیح هرچه روشنتر تئوری مبارزه مسلحانه را برای نیروها فراهم سازیم، و همچنین برای تحکیم مواضع خودمان در میان نیروهای داخل زندان، ایزوله کردن خط‌مشی‌های دیگر، بویژه نظرات انحرافی شهید جزنی نیازمند بودیم که در کار ایدئولوژیک و درک عمیق‌تر ترزها و نظرات احمدزاده بکوشیم.

در همین ایام ما شاهد تغییر و تحولاتی در سیاست امپریالیستی نسبت به جنبش ضدامپریالیستی خلق در رأس آن جنبش مسلحانه هستیم و بدنبال آن با اوج‌گیری تدریجی مبارزات خلق مواجه می‌شویم. قبل از این حوادث سازمان چریکها اعلام داشت که تئوری م، م، ه، ا، ه، ت را رد نموده است و بجای آن نظرات جزنی را بعنوان رهنمون عمل خویش قرار داده است.

این تغییر و تحولات سیاسی جامعه بطور اجتناب‌ناپذیری بر روی زندان نیز تأثیرات خود را بر جای نهاد. پلیس سیاسی از فشارهای خود بر روی زندانیان سیاسی تا حدود زیادی کاست و در نتیجه امکان تماس با بیرون و کسب خبر از اوضاع جنبش و آوردن کتابهای متعدد به درون زندان کمی ساده گردید و این امر بنوبه خود نقش زیادی در گسترش فعالیت‌های ایدئولوژیک - سیاسی در درون زندان ایفا نمود. مباحثات ایدئولوژیک بر روی حوادثی که در بیرون اتفاق می‌افتاد و نیز بر روی درستی یا نادرستی مشی مسلحانه بالا گرفت، جریانات ضد مشی مسلحانه در زندان بتدریج شروع به رشد نمودند. جریاناتی که از قبل بواسطه ناتوانی طرفداران



تئوری مبارزه مسلحانه در افاغاه ماهیت اپورتونیستی نظرات آنها بحد کافی ایزوله نشده بودند اکنون در شرایطی که سازمان چریکها عملاً تئوری م، م، ه، ا، ه، ت را رد نموده بود و همچنین بواسطه رشد جنبش توده‌ای خودبخودی وسیع این امکان برایشان بوجود آمد که بیش از پیش میداناری نموده و به تئوری م، م، بتازند. در همین زمان نیز بعضی از فعالین مشی وکسانی که بطور سطحی این تئوری را پذیرفته بودند شروع به رد آن نمودند. تحت چنین شرایطی وضعیت برای نیروی کوچکی چون ما بسیار دشوار گردید. این نکته را نیز باید خاطر نشان سازیم که بعد از ضربات سال ۵۵ که همراه بود با شهادت اکثر کادرها و رفقای رهبری سازمان، و بدنبال اعلامیه کذائی که سازمان چریکها در آن شرایط تغییر مشی خودش را به جنبش اعلام نمود، بعضی از رفقای سازمان: رفیق کبیر شهید محمد حرمتی پور و رفیق اشرف دهقانی در برابر این جریان انحرافی ایستادند و با ارائه کتاب "در باره شرایط عینی انقلاب" پرده از چهره اپورتونیستی دارودسته‌ای که بر سازمان حاکم شده بودند برداشتند. در حقیقت اپورتونیستها مدعی بودند چون شرایط عینی انقلاب\* وجود ندارد بنابراین نقطه نظرات رفیق مسعود احمدزاده نادرست است. بدین ترتیب در کنار و همراه نیروی کوچک ما که از مشی مسلحانه در زندان دفاع می‌کرد، رفقائی نیز در درون سازمان وجود داشتند که از این موضع دفاع می‌کردند. با اینحال هیچگونه رابطه‌ای در ابتدا بین ما وجود نداشت و حتا از وجود یکدیگر مطلع نبودیم. در آن موقع ما نسبت به حوادثی که در جامعه در حال اتفاق افتادن بود و از سیر احتمالی حوادث بعدی، سر نوشت جنبش مسلحانه و وظایف آن بویژه از وضعیت سازمان تصور روشنی نداشتیم، بین ما در درون زندان (و چه بعداً در بیرون) صحبت‌های پراکنده در باره چگونگی فعالیت‌هایمان در بیرون و کارهایی که ممکن بود بتوانیم انجام دهیم صورت می‌گرفت. زیرا این مسئله مطرح شده بود که فرار است زندانیان سیاسی را از زندان آزاد نمایند. از زمانیکه رژیم تصمیم گرفت زندانیان سیاسی را

---

\* مقوله ای که هرگز آنرا درک نکرده و نفهمیدند که ناظر بر چه مناسباتی است و بیانگر حل چه مسئله ای می‌باشد. بنابراین بدون برخورد اصولی با آن بر پایه برداشتهای نادرست خود آن را رد کردند.

آزاد نماید نیروی ما نیز بتدریج وارد عرصه عملی جنبش گردید. در آغاز بعضی از رفقا در جریان قیام با سازمان تماس گرفته بودند، بعد از قیام خونین بهمن ماه بسیاری از رفقای ما در دفاتر علنی سازمان " مشغول بکار گردیدند گرایش عمومی در این حرکت، چیزی که بیشتر درباره آن صحبت می‌شد، این بود که باکار در درون این دفاتر می‌توانیم تأثیرات وسیعی بر روی هواداران سازمان گذاشته و نقطه نظرات خود را تبلیغ و ترویج نماییم.

در جریان برخورد با واقعیات سیاسی که در جامعه اتفاق افتاده بود و در برخورد با رهبران سازمان بتدریج گرایش نظری بسوی یک حرکت مستقل درما شکل گرفت، و بدنبال بحث‌هایی که با رهبران اپورتونیست سازمان داشتیم، عملاً تصمیم گرفتیم که به حرکت مستقلی دست بزنیم. خطوط اساسی بحث‌ها عبارت بودند از :

- ۱- مسئله ماهیت طبقاتی دولت بعد از قیام
  - ۲- مواضع سازمان نسبت به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک
  - ۳- مسئله ارتش خلق و حزب
  - ۴- موضع سازمان درباره جنبش کردستان، ترکمن صحرا و غیره که بر روی نوار ضبط گردیده و در اختیار بعضی از رفقا قرار گرفت .
- مسئله اساسی که منجر به قطع کامل ارتباط مابا سازمان گردید، موضع سازمان در مورد مبارزه ایدئولوژیک بود. ما وظیفه خود می‌دانستیم که در سازمان بمانیم و از مبنای تئوریک و برنامه ای آن که همانا نقطه نظرات رفیق احمدزاده بود دفاع کنیم و بر علیه نظرات انحرافی که بر سازمان تسلط داشت، مبارزه نماییم. ولی رهبران اپورتونیست سازمان این امر را نپذیرفتند. آنان مطرح کردند که ((نظرات رفیق مسعود احمدزاده دیگر کهنه شده و متعلق به دوره قبلی مبارزه یعنی بدوره‌ای که جنبش توده ای وسیع وجود نداشته می باشد و بهمن دلیل مورد تأیید ما نیست. در ضمن روی صحت و سقم نظرات جزئی نیز سرگرم جَرو بحث هستیم. بنابراین می‌توانید مواضع فعلی سازمان را بپذیرید و با قبول این وضع در درون سازمان بمانید و مبارزه ایدئولوژیک کنید )) که ما آنرا رد کردیم. در همین زمان

ما با دو رفیق دیگر : رفیق کبیر شهید محمد حرمتی پور و رفیق اشرف دهقانی نیز تماس گرفتیم. این رفقا نیز بحث‌هایی با رهبری سازمان داشتند که سرانجام مواضع اپورتونیستی سازمان را نفی کردند. بدین ترتیب بود که حرکت مستقل ما شکل گرفت. ماتصمیم گرفتیم که پرچم تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک را برافرازیم. سازمان " چریکهای فدائی خلق ایران " را از نو بسازیم و بوظایفی که چریکهای فدائی خلق بمثابه پیشاهنگان پرولتری در انقلاب ایران بعهده داشتند، عمل نماییم.

ناتمام

هر چه بر افراشته تر با پرچم ظفرنمون تئوری مبارزه مسلحانه  
هم استراتژی، هم تاکتیک  
هرچه مستحکمتر باد صفوف رزمنده چریکهای فدائی خلق  
نا بود با نفوذ موذیان اپورتونیسم در صفوف  
چریکهای فدائی خلق  
سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی  
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر  
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
( ارتش رهانیبخش خلقهای ایران )  
( تیر ماه ۱۳۶۲ )

**پیش بسوی تشکیل ارتش خلق**

**و**

**ایجاد مناطق سرخ**

**باگشودن جبهه‌های چریکی در شهر و**

**روستا، به گسترش جنگ انقلابی**

**پیردازیم!**

از انتشارات:

چریکهای فدائی خلق ایران  
(ارتش رهانیخس خلقهای ایران)